ابوالفضل شمسایی/ ایران

به قوانین سالانه تبدیل شود، این جا است که می‌بینیم دستخوش تغییر و تحول می‌شود. رؤسای جمهور هرکدام می‌گویند من این‌طور به مردم وعده کرده ام، پس سیاست‌ها باید این‌طور باشد. درحالی که باید گفت این اشتباه است که نامزدهای ریاست جمهوری به مردم وعده‌هایی بدهند که در چارچوب سیاست‌های کلی نظام نیست. مبنای وعده‌های انتخاباتی ریاست جمهوری و مجلس باید سیاست‌های کلی نظام باشد. در این صورت دستخوش این تغییر و تحولات نخواهیم شد.

■ اگر قرار باشد یک گفت‌وگو یا اجماع سیاستی در کشور شکل بگیرد، بر چه مبنایی باید باشد؟

قانون اساسی میثاق ملی است و معمولاً دست نخورده باقی می‌ماند. آنچه می‌ماند، سیاست‌های کلی است که ما امروز به فرموده رهبری درصدد بازنگری در آن هستیم تا به روز شود. آنچه باید مبنای گفت‌وگو باشد، اولاً قانون اساسی و ثانیاً سیاست‌های کلی ابلاغی است. ما در این چارچوب می‌توانیم گفت‌وگوی ملی و بین جریانی داشته باشیم.

■ زیرا تجربه دوره‌های مختلف نشان می‌دهد اگر اجماعی میان عاملان کشور باشد، سیاست‌ها بهتر اجرا می‌شود، درغیر این صورت، هم انرژی سیاسی و اقتصادی کشور از دست می‌رود و هم به اهداف تعیین شده نمی‌رسیم.

امروز شرایط اقتضا می‌کند تا امید به جامعه تزریق شود، زیرا اگر ناامیدی حاکم شود، امکان بهم ریختگی اجتماعی وجود دارد. به این دلیل که امروز از تورم و بیکاری بالا، نوسان قیمت‌ها و فقر گسترده در جامعه رنج می‌بریم و تحریم و کرونا هم به این مسائل اضافه شده‌اند، این مجموعه اوضاع بسیار نگران‌کننده و تنش آفرینی به وجود آورده است که مسئولان کشور هم این نگرانی را داشته باشند و به فکر اصلاح بیفتند. اما سؤال این است که آیا امیدی برای اصلاح وجود دارد؟ چطور می‌توان پیام یا سیگنال مثبتی مبنی بر بهبود شرایط برای جامعه فرستاد؟ در جلسه گذشته کمیسیون زیربنایی مجمع تشخیص، مطرح کردم که باوجود قرارداشتن در این شرایط ناگوار، جای ناامیدی نیست

> در کنار ظرفیت هایی همچون ظرفیت نخبگی جوانان، انرژی، ظرفیت منطقه و همسایگان، اوراسیا، ارتباط با چین یا روسیه، کنار گذاشتن نفت از بودجه عمومی به طور کلی و اتکا به درآمدهای مالیاتی راهکار دیگر برای برون رفت از مشکلات است. امروز حدود ۵۰ درصد اقتصاد کشور مالیات نمی‌دهد، زیرا مالیات بر عایدی سرمایه نداریم، درحالی که مالیات بر عایدی سرمایه به‌عنوان تجربه‌ای که در ۱۷۰ کشور اجرا می‌شود، می‌تواند جلوی رشد قیمت ارز، طلا و مسکن را بگیرد، اساساً با مالیات بر عایدی سرمایه می‌توانیم هزینه‌های عمومی را تأمین کنیم. اگر این اتفاقات بیفتد جلوی رشد نقدینگی هم گرفته می‌شود و پول ملی ما تقویت می‌شود که در این صورت، دلگرمی مردم به پول ملی بیشتر شده و تقاضای ارز هم کاهش می‌یابد

برای برداشت از صندوق مداخله کرد. بابت این مسأله بارها به رئیس مجلس تذکر دادم که این خلاف قانون اساسی است. این صندوق برای حمایت از بخش خصوصی و تعاونی است، نه اینکه دولت را بزرگ کنیم. بنابراین آنچه مهم است، صرف سیاستگذاری نیست، بلکه پایبندی به این سیاست‌ها در دولت و مجلس است. متأسفانه ناچار شدم در یک جلسه خصوصی از رهبر معظم انقلاب بپرسم که آقا! چرا شما با برداشت از صندوق توسعه ملی موافقت می‌کنید؟ خیلی جسارت به خرج دادم. اما ایشان (نقل به مضمون) فرمودند «چه کنم، اضطرار درست می‌کنند.» بنابراین وقتی این اضطرارها ایجاد می‌شود و از صندوق توسعه ملی برداشت می‌شود، همان اتفاقی می‌افتد که اخیراً افتاد. اخیراً اجازه برداشت یک میلیارد یورو از این صندوق از رهبری گرفته شد، دولت این مبلغ را به بانک مرکزی داد و معادل آن یعنی ۱۸ هزار میلیارد تومان نقدینگی به جامعه پمپاژ می‌شود. نکته این است که این پول ضرب در ۷ می‌شود، زیرا ضریب فزایندگی پول در شرایط حاضر ۷ است، آیا این خدمت به کشور است؟

■ به مسأله بی‌ثباتی سیاستی در کشور اشاره کردید. حتی در سال ۷۲ هم ترمز سیاست تعدیل اقتصادی دوره آقای هاشمی کشیده شد و این سیاست تداوم نیافت. یا برنامه چهارم به‌دلیل شکاف میان نخبگان درنهایت خمیر شد، اما از آن سو، برنامه سوم به این دلیل بخوبی اجرا شد که نخبگان کشور درباره آن اجماع داشتند. چرا ما در جمهوری اسلامی اجماع سیاستی نداریم یا به تعبیر دیگر، اجماعی که در برنامه سوم دیده شد، بار دیگر تکرار نشد؟

سیاست در دو سطح مطرح است؛ سیاست‌های کلی و دیگری سیاست‌های اجرایی. سیاست‌های کلی از سوی رهبری تدوین می‌شود که پس از مشورت با مجمع، ابلاغ می‌کنند. این سیاست‌ها باثبات بوده و نگاه بلندمدتی هم بر آن حاکم است. آنچه تغییر می‌کند سیاست‌های اجرایی است که در اختیار دولت‌ها است. دولت است که ممکن است با رویکردهای متفاوت سیاست‌های اجرایی خود را تغییر دهد. این سیاست‌ها تصمیمی کلان و حاصل اجماع نخبگان در کشور نیست، ضمن اینکه نگاه دولت‌ها ۴ ساله یا ۸ ساله است، نگاه مجالس هم که اساساً ۴ ساله است. پس نگاه دولت و مجلس بلندمدت نیست، اما نگاه رهبری و مجمع تشخیص مصلحت نظام بلندمدت است. اما این سیاست‌ها باید به اهداف، اهداف به برنامه‌ها و برنامه و می‌توان شرایط را اصلاح کرد. اما این اصلاح، الزامات و شرایطی دارد. نخست اینکه مدیریت کشور این باور که بخواهد مشکلات را با رویکرد به حمایت غرب حل کند، از ذهن خود خارج کند. تجربه دوره اخیر به ما نشان داد که نمی‌توانیم نسبت به رویکرد تعاملی و مثبت و همکاری غرب با ایران دل ببندیم. منظور من قطع رابطه نیست، اما دل نبندیم و بنا را بر این بگذاریم تا از ظرفیت‌های کشور استفاده کنیم. ظرفیت نخبگی جوانان ما یکی از این ظرفیت‌ها است که باید استفاده کنیم. ظرفیت دیگر کشور انرژی است که بدرستی از آن بهره‌برداری نمی‌کنیم، دیگری ظرفیت منطقه یا همسایگان است، اوراسیا، ارتباط با چین یا روسیه. ارتباط ایران و چین می‌تواند بسیار راهگشا باشد. مسأله دیگر استفاده از پول دوجانبه ایران و کشورهای طرف تجارت ما است که ما را از ارزهای جهان بی‌نیاز کند. کنار گذاشتن نفت از بودجه عمومی به طور کلی و اتکا به درآمدهای مالیاتی راهکار دیگر است. امروز حدود ۵۰ درصد اقتصاد کشور مالیات نمی‌دهد، زیرا مالیات بر عایدی سرمایه نداریم، درحالی که مالیات بر عایدی سرمایه به‌عنوان تجربه‌ای که در ۱۷۰ کشور اجرا می‌شود، می‌تواند جلوی رشد قیمت ارز، طلا و مسکن را بگیرد، اساساً با مالیات بر عایدی سرمایه می‌توانیم هزینه‌های عمومی را تأمین کنیم. اگر این اتفاقات بیفتد جلوی رشد نقدینگی هم گرفته می‌شود و پول ملی ما تقویت می‌شود که در این صورت، دلگرمی مردم به پول ملی بیشتر شده و تقاضای ارز هم کاهش می‌یابد.

■ درباره مسأله دلبستگی به غرب، اکنون از رئیس جمهوری تا سایر چهره‌های دولت، همه افرادی هستند که هویت خود را از جمهوری اسلامی دارند و سال‌ها در مسندهای مختلف بوده و برای نظام کوشیده‌اند. اما وقتی آنان را دلبسته غرب می‌نامیم، به نوعی به آنان برچسب می‌زنیم و با این برچسب زنی، راه گفت‌وگو و تفاهم را می‌بندیم.

صراحت لهجه خصلت من است و حتماً بزرگواران مخاطب من می‌بخشند. واقعیت این است که این دلبستگی بسیار روشن است. گاهی می‌خواهیم تنش زدایی کنیم، به این معنی که آنچه منشأ نگرانی بیگانگان شده است را برطرف کنیم که این نیازمند شفاف‌سازی است، مانند آنچه در مسأله هسته‌ای رخ داد و اتفاقاً نظارت پیاپی و پرحجم آژانس بین‌المللی انرژی اتمی حکایت از این دارد که شفاف‌سازی کردیم. اما وقتی سخن از ارتباط با امریکا و اروپا می‌شود، ما وعده باغ سبز و سرخ می‌دهیم، وعده بهبود شرایط اقتصادی و اجتماعی کشور می‌دهیم، این وعده دادن‌ها حکایت از نوعی دلبستگی است. همین امروز ما می‌خواهیم با چین رابطه راهبردی داشته باشیم، اما حتی چین هم نباید الگوی عجیب و غریبی تلقی شود که از نوعی دلبستگی حکایت کند، بلکه این روابط هم روابط اقتصادی و سیاسی یا صرفاً روابط جامع است. نباید این احساس به مخاطب دست بدهد که احساس کنیم در باغ سبزی به روی ما گشوده می‌شود. اگر هم بواقع (دولتمردان) چنین نگاهی (به غرب) نداشته باشند، از رفتارشان چنین امری برداشت می‌شود که به غرب تعلق خاطر دارند. درحالی که واقعیت این است که با بهبود رابطه ما با غرب یا امریکا، مشکلات ما حل نمی‌شود، به این دلیل که ایران جزو حلقه‌های نظام سرمایه‌داری نیست و چون این طور نیست، انتظار نداشته باشیم در باغ سبزی به روی ما گشوده می‌شود. اما ما با این وضعیت، اکنون جامعه را در حالت صبر و انتظار نگه داشته‌ایم. بنابراین رفتار دولتمردان ما گاهی نشانه این است که ما نسبت به ارتباط ویژه با غرب دلبستگی داریم. که همین ارتباط ویژه با غرب باعث می‌شود چین از ما حالت رمیدن پیدا کند و سرمایه‌گذاری‌ای که می‌خواست، انجام ندهد.

■ اما در همین دولت سند همکاری ۲۵ ساله با چین دارد تدوین می‌شود.

این امر هم بعد از این است که رهبری پیام خاصی و فرد خاصی را (به چین) فرستادند و با رئیس جمهوری چین گفت‌وگو کردند. تا پیش از این، این عزم در رفتار دولت ما دیده نشد؛ چه نسبت به چین، چه نسبت به روسیه. طبعاً این دو کشور هم تا کشوری با آنان ارتباط راهبردی نداشته باشد، روابطی نخواهند داشت.

■ اما اقتصاد کشور چین هم بشدت با اقتصاد دنیا درهم تنیده است.

کاملاً قبول دارم، مگر چین هم جدای از دنیا است؟ مگر می‌خواهیم با دنیا قطع ارتباط کنیم؟ اتفاقاً این یکی از اتهاماتی است که مرتب مطرح می‌شود که «ما نمی‌توانیم در قطع ارتباط با دنیا زندگی کنیم» چه کسی گفته است با دنیا قطع رابطه کنیم؟ حتی با امریکا هم ما قطع رابطه نکردیم، این امریکایی‌ها بودند که رابطه سیاسی خود را با ایران قطع کردند. در برجام که انعطافی نشان داده شد و قرار شد مذاکره صورت بگیرد تا تحریم‌ها برداشته شود، برای این بود که روابط ایران و غرب که به نحوی قطع شده بود، تعدیل و اصلاح شود. پس انعطاف به خرج داده شد، اما آنان به جای اینکه استفاده درست کنند، این تصور در آنان ایجاد شد که ما در موضع ضعف هستیم و بنابراین می‌توانند هرچیزی را به ما تحمیل کنند و متأسفانه دیدیم که تحریم‌ها درنهایت تشدید شد. به نظر می‌رسد نوعی ذوق زدگی در اظهارات مسئولان ما درباره برجام اتفاق افتاد که این مسأله دشمن را از امضای این توافقنامه پشیمان کرد. (دشمنان) با خود گفتند پس معلوم می‌شود ما خیلی باختیم و ایرانی‌ها خیلی بردند، بنابراین ورق را برگردانیم و ورق را هم برگرداندند.

استاد علوم سیاسی از وجوه مثبت مدیریت کرونایی می‌گوید:

عبور موقتی از بوروکراسی سنتی

احسان بداغی/ خبرنگار: عضو هیأت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) قزوین معتقد است که موفقیت مدیریت کرونا در ایران «نسبی» بوده، اما همین موفقیت نسبی هم می‌تواند چراغ راه تغییر رویکردهای مدیریتی کشور در حوزه‌های دیگر باشد. فرهاد درویشی در گفت‌وگو با روزنامه ایران توضیح می‌دهد که بخشی از مؤلفه‌های حکمرانی مطلوب در مدیریت کرونا خود را به سیستم سیاستگذاری کشور تحمیل کرد و در ادامه هم نتایجی مطلوب‌تر نسبت به تجارب قبلی کشور برجای گذاشت. او می‌گوید همین مسأله می‌تواند درسی برای ساختار حکمرانی کشور باشد که با برخی بازنگری‌ها و تغییر روش‌ها به نتایجی کاملاً متفاوت و مطلوب‌تر در تمام حوزه‌ها رسید.

■ خیلی‌ها معتقدند مدیریت دوره کرونا در ایران متفاوت از تجربه‌های دیگر ما در اداره کشور بوده و می‌توان آن را به دیگر مقاطع و حوزه‌ها هم بسط داد. شما چه نگاهی به این مسأله دارید؟

به‌نظر من از چند زاویه می‌توان به مسأله مدیریت و حکمرانی دوران کرونا نگاه کرد؛ اول اینکه ما الان به عملکرد نظام سیاستگذاریمان در قبال این پدیده جهانی چه نمره‌ای می‌دهیم؟ دوم اینکه اساساً این نظام سیاستگذاری در مواجهه با کرونا چه ویژگی‌ها و خصوصیت‌های کیفی داشته و بر اساس آن چه درس‌هایی می‌توان از آن گرفت؟ نکته سوم اینکه آیا این درس‌ها امکان سرایت و بسط به دیگر حوزه‌های سیاستگذاری دارند؟ نکته چهارم اینکه ما در تمام حوزه‌های ناظر به مسأله کرونا از حکمرانی و سیاستگذاری خود چه ارزشیابی و ارزیابی داریم؟ این ارزیابی یکی از اساسی‌ترین نیازهای ما در حوزه حکمرانی است که باید به‌صورت مستمر صورت بگیرد اما برای ما کاملاً مغفول مانده است؛ برای هر نوع سیاستگذاری عمومی در هر حوزه باید به یک چرخه مشخص شامل چهار مرحله توجه شود؛ اول مرحله تعیین دستورکار است، مرحله دوم به شکل‌گیری سیاست مربوط می‌شود، مرحله سوم اجرای سیاست است و مرحله چهارم هم ارزیابی است که توجه کمی به آن داریم. برای ارزیابی آنچه که در کرونا کردیم می‌شود درباره هر یک از این مراحل صحبت کرد، مثلاً آیا این موضوع بموقع در دستورکار ما قرار گرفت یا خیر؟ آیا تشخیص صحیح و درستی در ابتدا داشتیم؟ در این تشخیص چه کسانی با چه تخصص‌هایی دخیل بودند؟ یا در مرحله شکل‌گیری سیاست چند راه حل بر اساس تجربیات جهانی و تجویز متخصصان شناسایی کردیم و چرا در نهایت به راهکار خاص خودمان رسیدیم؟ همین‌طور در مرحله اجرای سیاست باید پرسید که سیاست اتخاذ شده توسط چه مجریانی، با چه تخصص‌هایی و با چه کیفیتی اجرا شده‌اند؟ اما همه اینها جایی معنا می‌دهد که مرحله آخر یعنی ارزیابی مستمر را انجام دهیم و برای این سؤالات دنبال پاسخ باشیم که سیاست‌های اتخاذ شده ما به چه پیامدهایی منجر شد؟ چقدر این پیامدها با چیزی که انتظار داشتیم همخوانی داشته؟ چقدر مردم از آن راضی هستند و امثال این دست سؤالات. لذا مسأله کرونا از این جنبه‌ها قابل بررسی مفصل و جدی است.

■ آیا قبول دارید که حداقل به‌صورت مقطعی ما در این دوره وجهی متفاوت از مدیریت را دیدیم که با فرآیندهای قبلی و معمول ایران تفاوت‌های جدی داشت؟ یعنی به سمتی رفتیم که قدری به مدیریت عرف روز دنیا شبیه‌تر بود.

این به نظر من ارزیابی نسبتاً درستی است که ما در دوره مدیریت کرونا از بوروکراسی سنتی و غالب شده در نظام حکمرانی ایران گذشتیم، آن را موقتاً کنار گذاشتیم و روش جدیدی را آزمودیم. الان در دنیا رهیافتی که برای اداره امور جوامع غالب است و مورد توجه قرار دارد این است که از سمت مدیریت دولتی که متکی بر مدیریت آهنین بوده به‌سمت الگوی حکمرانی مطلوب حرکت می‌کنند؛ در الگوی حکمرانی مطلوب باید تعامل مطلوبی بین ساختارها و فرآیندها و اهدافی که متوجه منافع عمومی شهروندان است وجود داشته باشد. البته در کنار این، شاخص‌های دیگری هم برای حکمرانی مطلوب مطرح است؛ وقتی به مدیریت کرونا نگاه می‌کنیم می‌بینیم که جزو معدود دفعات و مقاطعی بوده که در ۴۰ سال گذشته تا اندازه‌ای بر اساس این شاخص‌ها عمل کردیم. من نمی‌گویم که عمل ما کاملاً منطبق بر این شاخص‌ها بوده اما به‌صورت نسبی، به شکل مشهودی بسیار بیش از قبل به سمت رعایت این موارد رفتیم، ولو اینکه ناخواسته بوده باشد؛ از جمله مهم‌ترین آنها همین کنار گذاشتن بوروکراسی سنتی نظام اداری ماست که دارای زواید، پیچیدگی‌ها و مشخصاتی است که مستقیماً باعث کاهش کارآمدی و افزایش صرف انرژی برای انجام یک کار می‌شود. دلیل توجه به این هم به نظر من تحمیل ضرورت‌های کرونا بوده نه خواست آگاهانه سیستم. یعنی سیستم تحت تأثیر شرایط مجبور به تغییر رفتار شده نه اینکه خودخواسته و در یک فرآیند آسیب‌شناسانه به این نتیجه برسد که باید تغییر رفتار دهد. تأکید من بر این است که موفقیت مدیریت کرونا را باید حتماً با قید نسبی بودن آن بیان کنیم یعنی این موفقیت در نسبت به مدیریت‌های مشابه در سابق و مهار برخی مشکلات ملی و همین‌طور وضعیتی که فعلاً کشور گرفتار آن است تعریف می‌شود. از این نظر کارنامه حاصل شده قابل تقدیر است.

■ خب این موفقیت نسبی چگونه می‌تواند تقویت شود؟ حتی آیا امکان مطلق کردن این موفقیت هست؟

> یکی از گره‌های کار ما جایی باز می‌شود که بپذیریم بقیه جاها و حوزه‌ها هم مانند بهداشت و درمان تخصصی هستند و نمی‌شود بدون پشتوانه در آنها هر حرفی زد و هر سیاستی را ریخت. به عبارتی باید یک جا تکلیف خودمان را روشن کنیم که آیا علم می‌خواهد راهنمای سیاست باشد یا نوکر آن؟ نظام‌های سیاستگذاری علم محور دو مشروعیت به حکومت‌ها می‌دهند؛ هم مشروعیت سیاسی می‌دهند و هم مشروعیت علمی و تخصصی. در بحث کرونا نمی‌شد براحتی از نخبگان صلاحیت‌زدایی کرد و بنابراین نتیجه کار مدیریت آن بهتر شد

در بحث حکمرانی مطلوب اگر بخواهیم این موفقیت نسبی را به موفقیت کامل تبدیل کنیم باید شاخص‌های دیگری را هم مدنظر قرار دهیم. مثلاً در حوزه مدیریت سنتی بازیگر غالب دولت به معنای حاکمیت است. اما در حکمرانی مطلوب باید علاوه بر دولت، جامعه مدنی هم ایفای نقش کند. خب همین می‌تواند یک شاخص خوب باشد برای اینکه در موضوع کرونا در کنار ایفای نقش حاکمیت چقدر توانستیم از ظرفیت جامعه مدنی و بخش خصوصی استفاده کنیم. به نظر من باز نسبت به دیگر موضوعات استفاده بهتری داشتیم اما آنقدر در حد مطلوب و متناسب با ظرفیت آن نبود و همین‌طور ساختارمند هم نبود که بشود به ادامه آن امید جدی داشت. نکته دیگر برای تبدیل این موفقیت نسبی به کامل، استمرار حرکت یکپارچه حاکمیت در موضوعات ملی و عبور از انشقاق است. یعنی در موضوع کرونا نهادهای خارج از قوه مجریه آمدند و تمکین کردند به فرآیندهای تصمیم‌گیری و اجرایی. اما مسأله این است که باید ببینیم آیا این وضعیت تکرار می‌شود یا خیر؟

■ پاسخ خود شما به همین سؤال چیست؟ یعنی افقی برای تغییر روش در اداره کشور و عبور از آن مدیریت معمول در ایران می‌بینید؟ به عبارتی فکر می‌کنید تجربه کرونا می‌تواند تلنگری به مدیریت کشور باشد؟

ببینید در موضوع کرونا ما با جان مردم سر و کار داشتیم و حساسیت آن خیلی بالا است و نتایج بی‌توجهی به آن هم بسیار شدید و سریع خود را نشان می‌داد. من هیچ الزامی نمی‌بینم که این وضعیت تکرار شود اما خب می‌توان امیدوار بود که از این شیوه درس گرفته شود و آن در حوزه‌های دیگر مثل اقتصاد، فرهنگ و مسائل اجتماعی و این دست مسائل تکرار شود. یعنی سیستم سیاسی باید بداند که کسب موفقیت در این حوزه‌ها متضمن رعایت همین دست نکات و واقعیت‌های مدیریتی است؛ در ادامه همان مسأله حکمرانی باید بگویم که در پارادایم حکمرانی سنتی، ساختار به‌صورت عمودی و از بالا به پایین تعریف می‌شود اما در حکمرانی مطلوب ساختار به‌صورت باز و شبکه‌ای عمل می‌کند، مانند ظروف متصل به هم. یا در فرآیند دموکراتیک باید از دیدگاه نمایندگی عبور کنیم و به دیدگاه مشارکتی برسیم. یا بحث شفافیت اطلاع‌رسانی را داریم که در موضوع کرونا هر چند باز هم ابهامات و حتی ایراداتی بود اما اولین بار شاهد بودیم که ساختار و مقام سیاستگذار خود را موظف به ارائه گزارش مستمر به جامعه می‌کرد و سعی داشت حداقل بخشی از سؤالات جامعه را به رسمیت بشناسد. اینها مجموعه مسائلی بود که در مدیریت کرونا کم و بیش مورد توجه قرار گرفت که جای امیدواری است. اما جای نگرانی آنجاست که هنوز نشانه‌ای مبنی بر اینکه ساختار خود را ملزم به تکرار این روش بداند، دیده نشده که امیدوارم در آینده شاهد بروز آن باشیم.

■ اینکه مدیریت کرونا قدری با شئون دیگر مدیریت در کشور ما مانند مدیریت حوزه فرهنگ، اقتصاد یا سیاست خارجی متفاوت بود به نظر شما چقدر به ماهیت آن بر می‌گردد؟ اینکه این بحران در حوزه سلامت رخ داد آیا به نظر شما تأثیری در موضوعاتی که به آن اشاره شد، داشت؟

نظام بهداشت و درمان ما خارج از بحث کرونا، یک نظام استخوان‌دار و قوی است و حداقل در سطح منطقه حرف‌های زیادی در قیاس با دیگران برای زدن دارد. پس نباید این را هم نادیده بگیریم که این استخوان‌بندی مناسب هم از قبل وجود داشته. ضمن اینکه حوزه بهداشت و درمان بسیار تخصص محور است و هر کسی به سادگی نمی‌تواند مدعی شود. نه اینکه نخواهند، حرف من این است که نمی‌توانند. مثلاً الان در حوزه فرهنگ، سیاست، آسیب‌های اجتماعی حتی اقتصاد خیلی‌ها می‌آیند و هر حرفی بخواهند می‌زنند، اما برای عموم جامعه تشخیص متخصص با غیر متخصص در این حوزه‌ها سخت است. اما در بهداشت و درمان عکس این است، چون بشدت آزمون‌پذیر است. یکی از گره‌های کار ما جایی باز می‌شود که بپذیریم بقیه جاها و حوزه‌ها هم مانند بهداشت و درمان تخصصی هستند و نمی‌شود بدون پشتوانه در آنها هر حرفی زد و هر سیاستی را ریخت. به عبارتی باید یک جا تکلیف خودمان را روشن کنیم که آیا علم می‌خواهد راهنمای سیاست باشد یا نوکر آن؟ نظام‌های سیاستگذاری علم محور دو مشروعیت به حکومت‌ها می‌دهند؛ هم مشروعیت سیاسی می‌دهند و هم مشروعیت علمی و تخصصی. در بحث کرونا نمی‌شد براحتی از نخبگان صلاحیت‌زدایی کرد و بنابراین نتیجه کار مدیریت آن بهتر شد. درست است که در مدیریت کرونا بخش بهداشت و درمان ما و اساساً سیاستگذاری بهداشتی ما خوب عمل کرد اما جای سیاستگذاری اجتماعی در این موضوع کجا بود؟ سیاستگذاری فرهنگی ما کجا بود؟ به نظر من سیاستگذار ما در این بخش‌ها هنوز باید کار کند.

■ با این توصیف‌هایی که داشتید فکر می‌کنید مدیریت دوره کرونا می‌تواند حائز چه اهمیتی در بحث حکمرانی ایران باشد؟

مدیریت کرونا برای حکمرانی ما می‌تواند یک مثال خوب از توجه به بدیهیات حکومتداری مطلوب باشد، آن هم نه همه این بدیهیات بلکه بخشی از آنها. وقتی ما تنها با رعایت بخش کوچکی از بدیهیات این موضوع و آن هم به‌صورت مقطعی نه ساختارمند، به رغم همه مشکلات کشور به موفقیت می‌رسیم پس نتیجه منطقی این است که هر چه در حوزه‌های دیگر استانداردهای حکمرانی مطلوب را بیشتر رعایت کنیم، وضعیت بهتری خواهیم داشت. ما در دوره کرونا به‌صورت سریع مجبور به تغییر روش شدیم و آن هم در شرایطی که فرصت بازنگری و تعمیق در آن مسأله نداشتیم. الان برای مسائل دیگر این فرصت هست، یعنی می‌توانیم با طی کردن یک مسیر بازنگری نقادانه یک تغییر روش حساب شده‌تر و منطقی‌تر را داشته باشیم و حتماً این کار تأثیرات و نتایج معجزه‌آسایی خواهد داشت. مسائل امروز ایران قطعاً در همین وضعیت هم جواب دارند و مدیریت کرونا این را بخوبی نشان داد. اولین بخش این جواب هم رسیدن به ضرورت یک بازنگری و تغییر روش است.